

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ش. آهنگر
۱۷ مارچ ۲۰۱۷

افغانستان در دست های آلوده

مجموعه مقالات - قسمت دوم

پیشینه جنگ رها نیبخش در افغانستان

(سنت پسندیده انقلابی ملت ما)

افغانستان امروزین پاره عمده ای از آن شانزده قطعه زمین کوچک و بزرگی است که به گواهی " اوستا " زادگاه نخستین " آریین ها " را می ساخت . " بخدیم سریرام " یا بلخ زیبا، تمرکزگاه حاکمیت و گره گاه سلطه اداری آن بود . مدنیت قدیم آریائی (ویدی) را، تاریخ، نخستین هزاره قبل از میلاد (سه هزار سال قبل از امروز) شناسائی و ثبت می کند و مقارن آن حکایت گر تشکیل هسته های سه دولت به نام های پیشدادیان بلخی (Paradats) که یکی از معانی اش " مؤسسين عدل و داد و تهذيب " است، کابوایی ها (Kava) واسپه ها (Aspa) است . آنچه در آن برش تاریخ مشهود است، برتری سطح زیست و تکامل اجتماعی آریائی ها نسبت به همسایگان است، که شهرهای آباد، با صنعتگران و پیشه وران ماهر، روستاهای سرسبز و شاداب، کشتزارهای وسیع و حاصل خیز و . . . شاخص آن بوده و عامل تحریک حرص و ولع همسایگان متجاوز و غارتگر می شده است . این غارتگران، باری و بارها، برای قلع و قمع تمدن آریانا، در پی ربودن ثمره رنج و زحمت باشندگان زحمتکش آن، باحرص تصرف و اشغال شهرهای معمورش و . . . دریک کلام برای ارضای امیال غارتگرانه خویش، بر آریانای متمدن تاختند، آن را غارت کردند، آتش زدند، ویران نمودند، به خون کشیدند و . . . تا خواست حیوانی شان را برآورده سازند .

و اما که جانب دیگر - غیرتمدن آریانا - که مورد تجاوز قرار گرفته اند، برای دفاع از سرزمین آبائی خویش به پاسداری ناموس و کرامت انسانی شان و به خاطر حفظ دستاوردهای مادی و معنوی خود، و در فرجام درحراست از آزادی کمر می بندند، به آوردگاه می شتابند و مصمم اند از مام میهن شان، از کشورشان، که اساساً گنجینه همه ارزش های آن ها است، با نثار خون دفاع کنند و نعره مردانه می زنند که پژواک آن را چنین می یابیم :

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

غلغله و غریو آزاد مردان و شیرزنان این مرز و بوم درگنبد دوار گیتی و دهلیزهای طولای تاریخ، آنچنان می پیچد که پس از هزارها سال هنوز مطمئن و پرآواست و دوست و دشمن از هیبتش دراعجاب .

اجداد قهرمان و تاریخ سازما، بر فرازای مقاومت و حماسه سازی تا آنجا به پیش شتافتند که دیوار تاریخ را عبور نموده و به فراسوی آن، به سر زمین اساطیر، گام می گذارند .

مجموعه تاریخ و اساطیر خلق ما سرشار است از سجایای انسانی، فداکاری، شهامت، دلیری، صداقت، پایداری و وفا به عهد، عشق به میهن و آزادی، عشق به انسان، نفرت از ستمگران و زورگویان و احقاق حق ستمکشان، تن ندادن به اسارت و . . . هزارانی دیگر ازین صفات، ممیزات شناسنامه ملت ماست که به وضوح تجسم آن را در معرفی قهرمانان اساطیری این بوم و بر، می توان نظاره کرد . به مصداق مدعای مان، راویان تاریخ را به جایگاه شاهد می کشیم تا خالصانه از دفتر خونین شناسنامه ملت ما، از دل تاریخش چند موردی را بنمایاند .

نخستین مدرک تاریخی عرضه شده درینجا یورش کین توزانه" تورانی "ها و بربریت های شان در آریانای کهن است که به پیش از هزاره اول قبل از میلاد می رسد . تورانی ها صحرا گرد و سوارکار و شمشیرزن بودند و از باج شمشیر و بازوی شان بر دیگران سروری می کردند . از شمال آمودریا عبور کردند و پای در اشغال آریانا نهادند . تا چنگی به شکارزدند، خاری بر آن ها خلید و چون دندان بر آن نهادند به سختی پولاد مواجه شدند، مقاومت دلیران آریانا را چندین دهه، و حتی طولتر، در برابر خود یافتند . هرچه پای فشرند، واکنش شدیدتر دیدند، هزاران " سیاه وش " نام آور و گمنام درین رزم، خون خویش را نثار راه آزادی میهن نمودند و سرانجام سیلاب خون شان، دربار " تورانی " را با افراسیاب فرعون گونه اش در نوردید و به زیر کشید و لانه عقابان را از یورش کرگسان امان داد .

دومین برگ تمسک تاریخ، حمله هخامنشیان ایران (پارس) (قرن ۶ - ۴ ق م) بر آریانا است . ایرانی ها که به حیث شاخه ای جدا شده از آریین ها به اسارت آشور درآمدند، بعد از دوره طولانی اسارت و دوری از تمدن آریائی، همین که از اسارت رهائی یافتند، به تشکیل دولت هخامنشی پرداخته و دست به جهان گشائی زدند . (تاریخ مردم ایران، جلد اول، صفحه ۸۲ ، تالیف عبدالحسین زرینکوب)

شهنشاهان گردن کش هخامنشیان ایران که مدنیت بابل را با شمشیر زیر و زبر ساختند، به جای پیوستن دوباره به اصل خویش، مست و ولایعقل هوای استیلا و غلبه بر آریانا را کردند . کوروش هخامنشی که سلطنت طلبان ایران کوروش کبیرش خواندند، با امضای فرمان حمله به سرزمین آریانای مادر، سند مرگ خویش را امضاء نمود و با حرکت بدان دیار، با پای خود به سوی مرگ شتافت . اسلاف روئین تن مان، کوروش را با سپاه عظیم و سلاح کثیرش، با همه توحش و ویرانگری ها و قتل عامی که راه انداخت، چهارسال، و به قولی شش سال (۵۴۵ تا ۵۳۹ ق م) چنان در دریای بیکران جنگ طولانی و فرسایشی مردمی غرق ساختند که عقل از سرش رفته بود . شهرها و آبادی ها، معابد و کشتزارها و . . . را ویران کرد و به آتش کشید؛ ولی دلیر مردان پایدار آریانا، آن قدر مقاومت کردند، تا سرانجام در دره های سنگلاخی دشمن شکن ارتفاعات مرکزی، کوروش را از سمند غرورش به زیر کشیدند و از پای در آوردند، دل پرکینش داغ استیلا بر آریانای مادر را باخود به گور برد . بگذریم ازین که در همین دوران، فرهنگ و مدنیت " اوستائی " و " دیانت زردشتی " گستره وسیعی از سرزمین ایران را فتح کرد و چنان در آن دیار پای گرفت و گسترده گشت که عده ای از مؤرخین، حتی در شناخت مهد این فرهنگ به اشتباه فرو می روند .

مدرکی دیگر، تجاوز خونین اسکندر مقدونی است . این گردن کش و استیلاگرتاریخ، که در کوتاه زمانی ساحل شرقی مدیترانه و مصر پرآوازه را به اشغال در آورده بود و شهنشاهی " معظم " هخامنشی با ارتش فزون از صد هزار نفری اش را تارومار کرد، و در کوتاه زمانی (کمتر از یازده ماه) شهرهای مستحکم ایران را یکی پس از دیگری زیر سلطه کشید و

سد ناپذیر و بی لجام به پیش می شتافت. چون به "پکتیس" یا "باختر" (نام دیگر آریانا) رسید، مردم "هریا" (هرات) را در برابر خود چون کوه پایدار یافت. ساتی بارزانس Satibarzanas "هراتی" (حاکم آن زمان هرات)، که توان جنگ منظم با سپاه عظیم اسکندر را در خود نمی دید، عاقلانه به جنگل ها روی کرد و با فدائیان همراهش، از آنجا به دریای لشکراسکندر شبیخون می زدند و با جنگ های چریکی او را زبون ساختند؛ تا آنجا که گمان می کرد اشباه بر او یورش می برند. همچنان "بسوس Basus" بلخی با دلاوران بلهیکا (بلخ) و رزم آوران جنوب هندوکش، با جنگ های چریکی شان درس هائی به اسکندر دادند که او و سپاهش را دیوانه ساختند. سپاهیان ارتش او به جان هم افتادند و او خود نیز در بریانش را بی سبب سر می زد؛ آنچنان که حتی جنرال "فیلتاس" رفیق دلاور خود را، که در کسب افتخاراتش خدمات برجسته کرده بود، اعدام کرد. حسب روایات تاریخ، اسکندر اجباراً و از ترس، وسیله نامه ای به مادرش، که گویا کلید عقلش بود، پناه برد و از او مشورت خواست. مادرش طی نامه ای خواستار شرح ماجرا شد و نوشت:

خبر رسید که این مملکت عدو سوز است خدنگ چله "پکتیسیان" جگر دوز است

برای خاطر قلب حزین من بنویس کدام دیو خیالی است نام او "پکتیس"

(شعر از استاد پژواک)

اسکندر به دستور مادرش، با ارسال مژگ خاکی از افغانستان امروزی که در آن وقت "پکتیس" نیز یادش می کردند، غرض تجربه و استتشاره، از او برای نجات خویش استمداد جست. مادرش - آن مادر دانشمندش - با تجربه ای از خواص گرد و خاک میهن شیران آریانا، به این نتیجه رسید که افغان ها وقتی روی این خاک قرار بگیرند سلطه ناپذیراند، و دانست که اینجا دیگر مسأله ساده نیست، طرفش نیروی دیگری است و خاک مورد نظر نیز بیگانه ناپذیر. او به درستی درک کرد که پسرش با دریا دریا لشکر، به دریائی از خون در "آریانا" و "پکتیس" دیروز و همین افغانستان امروز، در حال غرق شدن است. زود به سروقتش رسید و مشورت داد تا سپاه متجاوز اسکندر ترك آن دیار کند. اسکندر ننگ سنگین ترین تلفات را از افغانستان با خود به ارمغان برد و سر و کله بهترین سردارانش را کفاره تجاوش داد، و سرانجام پس از چهار سال خونریزی، به مشوره مادرش از طریق نورستان، راه دره سند را پیش گرفت.

اعراب، همین که از اشاعه دین به گرد آوری دنیا گرایش پیدا کردند، در افغانستان سد عظیمی در برابر خود یافتند. تحمیل خواست خود پرستانه شان که سوای ادعای خدا پرستانه بود، لجام گسیخته به لشکرکشی انجامید و، زیر نام اشاعه دین برای تأمین سیطره سلطنت ها و خاندان ها سوء استفاده می کردند. ملت و کشورما، این بار زیر نام مقدس دین مورد تجاوز قرار گرفت، ویران شد و به خون کشیده شد. ولی این پایان کار نیست؛ عقاب های کوهی آزاده آریانا، این دام را نیز دریدند و بر فراز کوهساران پرکشیدند، به سنگرگاه مطمئن شان، به پایگاه جنگ چریکی رفتند تا از آزادی و میهن خود دفاع کنند. پهنای این مقاومت کران تا کران میهن را احتواء نمود و جبهه مقاومت ملی از امارت های مختلفه، از هریوا تا هندوکش را دربرگرفت، و خلق ما با به راه انداختن جنگ پارتیزانی فرسایشی، درس آموزنده ای به تجاوزگران عرب دادند. زمان و میدان این جنگ آن قدر طولانی و گسترده بود، که از فرمانروائی قهرمانان ملی و فراموش نشدنی ما چون نیزک بادغیسی و قارن هراتی، و از هرات نامدار و دامنه های هندوکش کبیر آغاز، و تا ابومسلم خراسانی و طاهر پوشنجی، این فرزندان بنام میهن ما، و به بغداد - این مرکز جور و ریا در جوف خلافت - رسید. این مقاومت که در مقابل زورگویان و استیلاگران پوشیده در لفافه های متبرک دین صورت گرفت، نشانه ای از آن شفافیت معنوی این ملت است که با تیزبینی و فراست، دین را به عنوان عقیده می پذیرد، ولی در عین حال از آزادی و آزادی خود و میهنش به هیچ قیمتی چشم نمی پوشد.

چنگیز نیز جهان گشای و عالم گیر بود. نیمی از جهان را گشود، اما در افغانستان، در برابر مقاومت مردم، جان بهترین عزیزان و جنگاوران خود را از دست داد. تا آنجا که به سوگ عزیزان از دست رفته اش در همین دیار به گریه و ناله نشست و دیوانه وار، هست و بود سرزمین ما را به آتش سوخت تا آن را تسلیم خود سازد. و اما که پاسخ شیر مردان ما برایش چنین بود:

پسه جهان دننگیالو دی دا دوه کاره یا به و خوری ککری یا به کامرانشی

که معنای فشرده اش همان "یامرگ یا آزادی" است.

آری! حماسه سازان ما با این فریاد، پروانه سان سوختند و نسل در نسل با احفاد زورگوی چنگیز شمشیر زدند. این کلام غرور انگیز خوشحال ختک که: "مرا در آن جا دفن کنید که سایه مغل بر مزارم نیفتد" تجسم نفرت از بیگانه متجاوز است که در خون مردم افغانستان عجین گشته است، نه آن چنان که کوتاه نظران می پندارند، تعصب نژادی و یا مذهبی. چه تاریخ گواه است که در همه این مقاومت های دلیرانه، ملیت ها و اقوام کشورها، با زبان ها و مذاهب مختلف، چون تنی واحد شرکت داشته اند. ومشترکاً، فرهنگ آدم سازی را بنا نهاده و رشد دادند که اخلاف چنگیز را در خود مدغم ساخت و آن ها در مراحل بعدی علمبرداران توسعه و تکامل این فرهنگ شدند.

شرح گسترده همه این جانبازی ها و هزاران حادثه حماسه آفرین دیگر تاریخ ما، از عهده این مقالت هیهات، که به توان دیوان های قطور نیز همه جانبه نمی گنجد؛ ولی صرف ما تذکرش می دهیم.

ورق ها را می جهیم، ورق پشت ورق، اینجا در اوایل قرن بیستم، ورق خونین دیگری جای گرفته است؛ آن را رو می کنیم: از تجاوز انگلیس به افغانستان حکایت دارد. انگلیس درین برش تاریخ، فاتح جهان است. غرش توپ ها و بمب افکن هایش در دل جهان ریشه می انداخت و غریو خشمگین و کین توزانه جنرال های مارشال شده اش، بهترین جنگاوران اروپا، افریقا و آسیا را به لرزه می انداخت و مقاومت و جنگجویی شان را سلب می کرد. "جنتلمین" های انگلیسی خداوندگاران زور و زر کره ارض گشته اند، و بریتانیای کبیر دولت خدادادی است که در متصرفاتش خورشید غروب نمی کند و کسی را یارای اعتراض بر بیداش نیست. چه، نیرومند ترین ارتش و مخربترین سلاح روی زمین در کف بیداد اوست و . . .

با این ویژه گی ها و نیرومندی ها، انگلیس می خواهد دروازه هند را محکم کند، و لذا باید کشور صغیر، یعنی افغانستان را که دریچه عبور به هند است، تصرف نماید و ملتی فقیر را که در آن زیست دارد برده فرمانبردار خود سازد، تا در فرصت های مناسب آن را گوشت دم توپ نماید. جهانگشایان "والاتبار انگلیس"، با دریائی از سلاح و سیلی از سپاهیان خودی و مزدور، آهنگ دیار ما کردند. خیلی بی محابا و مغرور، پای به افغانستان گذاشتند، به پندارشان لقمه مناسبی به چنگ آورده بودند. آن را در دهان گذاشتند؛ ولی لقمه ای به ظاهر کوچک، گلوگیرشان شد. تو گوئی "خارماهی بود پنهان در میان نان ما."

در نخستین نگاه، آغاز کارشان سهل و ساده به نظر می خورد. تجاوزگران فرنگ، با فشار زیاد و با کشتار و قتل عام مردم بی دفاع و بیگناه، داخل مرزها شدند. شهری را، شهرهائی را، و پایتخت را گرفتند. خواستند کار را گویا یکسره کنند و کلید حل این مشکل، بیخردانه، شاه را دانستند. شاه را که اغلباً سمبل جنایت و وطن فروشی بوده، این کلید را هم به دست آوردند، یعنی شاه را خریدند و مزدورش ساختند. مگر با این کلید، گنج افغانستان به دست نیامد، مثل این که عوضی گرفته بودند. کلید مسأله جای دیگری بود، درسرت از ادیخواهانه ملت قهرمان و تسلیم ناپزیرمان، که آن هم به هیچ صورت و به هیچ قیمتی به تصرف انگلیس ها در نیامد، گو این که، به تصرف هیچ بیگانه و بیگانه پرستی در نیامده و

درخواست آمد، و افغان ها مصمم برآنند تا آن را - سرشت آزادیخواهانه شان را - برای خود و تا ابد حفظش کنند. آخر، این ویژگی در وجود افغان ها" با شیراندرون شده با جان بدر شود ."

انگلیس که از باده فتح جنگ اول جهانی سرشارگشته بود، سرش به این حرف ها نمی شد. تکیه به سلاح مدرنش و به ارتش به اصطلاح سد ناپذیرش، و رهنمود اندیشه سودجویانه غیرانسانی اش، مانع از آن بود که حقیقت نگر باشد. فیصله اش را کرد، و آن چنین بود که آزادیخواهی افغان ها، غرور و ننگ افغان ها، فرهنگ و معتقدات افغان ها، همه و همه را درهم شکند، و خود سرنوشت ساز ملتی آزاد منش شود. زهی خیال باطل! اگر ما نگوئیم تاریخ فریاد می زند که انگلیس کور خوانده بود و سرتاپا به گمراهی می رفت، تا درجائی که شایسته اش بود برسد، آنجا رسید. بلی آنجا، شایسته ترین جایگاهش، به گورستان تاریخ. و افغان ها شجاعانه جسد گندآلودش را در دل خاک تیره سپردند و یادگار فراموش نشدنی به اخلاف انگریز گذاشتند .

آری ! سلحشوران با ایمان افغانستان از اقصی نقاط کشور، از کلیه اقوام و مذاهب، به دفاع از ناموس میهن در برابر تجاوزانگلیس به پا می خیزند و با تشکیل جبهات ملی به پیش تازی قهرمانان ملی، چون امین الله خان لوگری، امام ویردی ازبک، بچه میرداد هوتکی، آغاحسین قزلباش، دوست محمدخان غلجائی، محمد هاشم کاه فروش، غلام حیدرخان کابلی، میربچه مشهورکهدامنی، غلام حیدرخان چرخی، محمد جان خان وردک، میرمسجدی خان پروانی، برگید عبدالغفورخان هراتی، ملالی هیرمندی، ایمل خان جلال آبادی، مولوی صالح محمد خان قندهاری، ملا مشک عالم و ده ها و صدها قهرمان گمنام و نام آور دیگر، با جنگ های پارتیزانی به کرات و مرات درس هائی به امپریالیسم شیطان صفت انگلیس دادند که کتیبه خونینش هنوز در لوح تاریخ برق می زند و حتی در خاطره های دو جانب دعا زنده است. انگلیس ها بیهوده نگفته اند: "افغانستان لانه زنبور است"؛ زهر جانگداز شمشیر آزادیخواهان افغان این مفهوم را به آن ها تفهیم نموده است. از خود نمی گوئیم تا با خود ستائی متهم مان نمانند .

پای سخن همراکان انگلیس ها می نشینیم، نخست پای سخن دلپ کمارگوش، مورخ هندی و منشی فرمانروایان انگلیس در افغانستان. فقط بخشی از چشمدیدش را، نهایت کوتاه تذکر می دهیم: به قول او، افغانستان را انگلیس ها "لانه زنبور" می خواندند، که وجه تسمیه اش را نیز از عمل افغان ها گرفته بودند. دلپ کمارگوش می نویسد: "وقتی لشکر انگلیس می خواست نقل و انتقالی انجام بدهد، علی رغم کلیه تدابیر امنیتی، افغان ها از دل کوهپایه ها، همچون زنبور برسرما می ریختند و ضربات مهلکی بر لشکرما وارد می آوردند. این ضربات کمرشکن بود و انگلیس ها را بیچاره ساخته بود." و یا این که "لیدی سیل"، که خود درزمره متجاوزین انگلیس به افغانستان رفته و ضرب شست مبارزین افغان را دیده بود، می نویسد: "افغان ها با غریو و فریاد، مثل گرگ در رمه گوسفند درآمدند و توپ خانه ما را متصرف شدند، این هجوم، ما را به لرزه انداخت. جنرال آلفنستن از قشله برآمد و برای اعاده نظم و ترتیب سپاه فراری، قومنده داد، اما سپاه هزیمت خورده آن را ناشنیده گرفت، پس جنرال به مکناتن گفت: جناب سفیر ملاحظه کنید که من به قشون خود امر راست می دهم و ایشان به چپ می روند." همراکب دیگر انگلیس ها، نقشبند خان رساله دارسواره نظام هندی که در تجاوز دیگر انگلیس با کیوناری به افغانستان رفته بود چشمدیدش را از موضوع دیگری یاد می کند، ورود شجاعانه سپاه بی سالار افغان به بالاحصار کابل را. درین موقع، او از وحدت ملی افغان ها به تعجب فرومی رود و می نگارد که: در جنگ بالاحصار در پهلوی شیردلان کابل و ولایات همجوار، از نقاط دوردست کشور نیز جانبازانی شرکت داشتند. او به ویژه انگشت حیرت به دندان می گیرد که چگونه افغان ها بیشتر از هزار کیلومتر را با پای پیاده طی طریق کرده و از ولایت هرات، شش رجمینت، و به قولی یک غند سرباز به بهانه اخذ معاش به کابل آمده و به بالاحصار می ریزند، کشته ها می دهند، ولی اسلحه خانه را باز می کنند، آن را به دسترس سایر برادران هموطن گذاشته و متحداً انگلیس را

قلع و قمع می کنند، تا آنجاکه فرمانروای فرعون گونه انگلیس (کیوناری) خود را از ترس غرش هجوم شیران میهن خواه به آتش می کشد .

مثل وماندهائی از این حماسه های توده ئی قهرمانان افغان فراوان داریم . در پکتیا، کنر، پروان، ننگرهار، هزاره جات، میوند - این سرزمین ملالی دختر باشهامت ما - که در آن رزمندگان پاکباز فراه، غور، بادغیس، هرات، نیمروز، هلمند و قندهار به ابتکار و تاکتیک جنگی حفیظ خان نایب سالار و برگد عبدالغفور هراتی موج خون به راه انداختند و دشمن را تا آخرین سربازش در آن غرق ساختند .

سیاستمدارانگلیس " سروالنتین چیرول " در جمع بندی این تجاوزات به افغانستان چنین می نویسد : ما (انگلیس ها) نه تنها يك بار، بلکه چندین بار، با تحمل خسارت های سنگین جانی و مالی که بر ما وارد آمده است، درس های مهمی در مورد افغانستان یاد گرفته ایم، ما از نیروی مقاومت نژاد افغانستان آگاه شدیم . این ملت رشید و جنگی در دشت های خوف ناک و کوه های صعب العبور وطن موروثی خودشان نشان دادند که با چه فداکاری جنگیدند و از آن دفاع کردند "

چنین است تاریخ پر افتخار ملت مقاوم ما که در تقابل هرگونه تجاوز به میهن و آزادی اش ثبت کتیبه خرائین تاریخ ساخته است .

ادامه دارد

۲۴ فبروری ۲۰۱۷